

۴ وقتی برای بابایزرگ داروساختیم

قطره‌ی شفابخش

۲۹۷

کوله‌یشت

ضمیمه روزنامه شهرآرا ویژه کودکان مشهد

چهارشنبه ۱۱ شهریور ۱۴۰۵



آفرین بچه زرنگ

بعد از نام و یاد خدای بخشنده و مهربان، سلام به شما بچه های پرنرزی و پرتلاش. امیدواریم که سالم و شاد باشید و غمی در دل نداشته باشید.

دوستان عزیز، روزهای گرم تابستان مثل برق و باد با سرعت می گذرد و چند هفته ی دیگر ماه مهر از راه می رسد. راستی که خوش به حال همه ی آن بچه هایی که تابستان را به یاد گرفتن کار و مهارتی گذرانده اند و بعد از اینکه این بیست روز هم تمام شود، کلی حرف و تجربه ی خوب و تازه برای گفتن به دیگران درباره ی اینکه تابستان را چگونه گذرانده اند، دارند. بله به این دسته از افراد که نمی گذارند هیچ وقت، زمان و فرصتی، تلف شود، بچه زرنگ می گویند. بچه زرنگ منا برای همه ی کارهایشان با یک بزرگ تر مشورت می کنند تا پیشرفت کنند.

فکر نکنید آن ها فقط درس می خوانند و اهل ورزش و تفریح سالم نیستند. خیر. بچه زرنگ ها هر کاری را در زمان خودش انجام می دهند. یعنی هم بازی و ورزش می کنند، هم برنامه های خوب و مناسب سنشان را تماشا می کنند، هم مهمانی می روند و فرقی با شما ندارند. یک نکته ی مهم دیگر را هم که نباید فراموش بشود درباره بچه زرنگ ها بدانید، آن ها در این روزها درس های مهم کتاب هایشان را مرور می کنند که برای شروع سال تحصیلی مشکلی در یادگیری درس های جدید نداشته باشند.

فهرست

جمع و باز آرنج ۱۱
هم بازی ۲۱
جاقلمی کاغذی ۳۱
قطره ی شفا بخش ۴۱
عصرانه ی خوش مزه ۶۱
خواندنی های خوب ۷۱
یک اختراع جالب ۸۱
دوست دارم وسایلی که نیاز دارم را خودم بسازم ۱۰۱
ابوریحان بیرونی دانشمند همه چیزدان ایرانی ۱۲۱
یک خرید متفاوت ۱۴۱
پسر با اراده ۱۶۱

صاحب امتیاز:

شهر داری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر منما تم:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله پستی:
طیبه سادات ثابت
مدیر هنری:
سید هاشم دقیق
گرافیک و صفحه آرایی:
فاطمه سادات هوشیار امامی
ویراستار:
طیبه غلامرضایی

پست الکترونیک:

sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
نشانی: ۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶
ابتدای کوهسنگی
دفتر مرکزی: ۱۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی مستقیم کوله پستی: ۲۷۸
توزیع و امور مشترکین: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲



حرکت جمع و باز آرنج

سلام به شما همراهان کوشا. حالتان چطور است؟ امروز بایک تمرین جذاب ورزشی دیگر همراه ما باشید.

ابتدا ثابت بنشینید و آرنج دست خود را ثابت روی سطح صافی مثل میز قرار دهید.

یک بطری آب یا یک دمبل خیلی خیلی سبک (از جنس فوم مخصوص کودکان) در دست بگیرید و با هر شماره دست را از آرنج به سمت پایین باز کنید و سپس به حالت قبل برگردید و سپس دست را به سمت بالا خم کنید و دوباره به حالت اول بازگردید. توجه کنید که مچ دست در راستای ساعد باشد و آن را نشکنید.

تمرین را برای هر دست ۱۰ بار تکرار

کنید. این حرکت برای تقویت

عضلات مچ، ساعد و جلوی

بازو مناسب است.





هم بازی

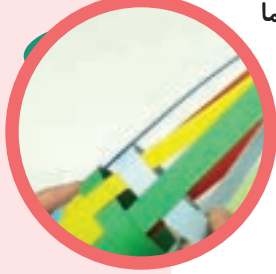
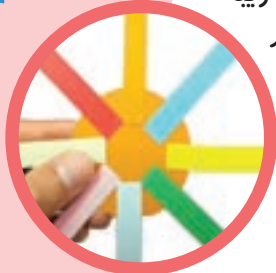


با خنده پدر جان گفت
این قدر نترس از او
او هست به دنبال
هم بازی کوچولو

آن بچه ملخ اما
هی پشت سرم آمد
آهسته به دنبال
هی جست زد و پرزد

یک بچه ملخ دیدم
ترسیدم و در رفتم
با گریه و جیغ و داد
تا پیش پدر رفتم





جا قلمی کاغذی

گاهی با جعبه های خالی رنگی می شود یک کاردستی زیبا درست کرد. برای این کار ابتدا جعبه ها را باز کنید. سپس از قسمت های رنگی آن تعداد دلخواهی نواریک سانتی متری به طول پانزده سانتی متر قیچی کنید. حالا بطری آب یا شیشه ی مبرا را روی مقوا بگذارید و دور آن را خط بکشید. برای کف جا قلمی خود، دو دایره ی یک اندازه بکشید و دور آن ها را قیچی کنید. روی یکی از دایره ها چسب بزنید. سر نواریها را روی آن بچسبانید. دایره ی دومی را روی آن بچسبانید. نواریها را به طرف بالا تا کنید. سپس هشت تا ده نوار به اندازه ی دور کف جامدادی برش بزنید. در پایان نواریهای آماده را از لابه لای نواریهایی که به طرف بالا تا کرده اید، به شکل یکی از رو و دیگری از زیر عبور دهید. در انتهای کار سر دو نوار را روی هم بچسبانید. به همین روش ادامه دهید. دقت داشته باشید در دور بعدی یکی از زیر و دیگری از رو ادامه دهید تا به ارتفاع دلخواه برسید. سر نواریها را به داخل جامدادی تا کنید و بچسبانید. حالا شما یک جامدادی کاغذی رنگی زیبا برای سال تحصیلی جدید دارید.



چی لازم داریم؟

جعبه های خالی

خط کش

قیچی

سیخ چوبی یا حصیر

چسب مایع





وقتی برای بابابزرگ دارو ساختیم

قطره‌ی شفا بخش



راوی: پوریا

داریم اختراع می‌کنیم. برو داداشی و قتمون رو بگیر.»

بعد از رفتن پیمان، دویدم سراغ کابینت و ظرف گلببرگ‌های خشک شده‌ی گل محمدی را برداشتم. گفتم: «اینم گرد گل!» پروانه کمی آب داخل لیوان اسباب بازی ریخت و گفت: «اینم آب چشمه‌ی شفا بخش!» لیوان را چند لحظه جلوی پنجره گرفتیم و من گفتم: «اینم عصاره‌ی آفتاب!» و بعد معجون را توی قطره چکان قدیمی خالی ریختم.

همین که در قطره چکان را بستم، دویدم توی اتاق بابا و یک پیراهن سفید از بابا پوشیدم. قطره چکان را توی دستم گرفتم و گفتم: «دکتر داروساز پوریا آماده‌ی دیدن بیمار!» و با هم رفتیم پیش بابابزرگ. گفتم: «آقای بابابزرگ! نسخه‌ی شما آماده‌ست.» پروانه گفت: «باید سه قطره توی هر چشم بریزین. بعدش چشماتون خوب میشه!» بابا بزرگ گفت: «ما شاء... به دانشمندان آینده. ولی این رو باید خورد یا... مهلتش ندادیم و سه قطره را داخل چشمش چکاندیم. بابابزرگ چند لحظه ساکت ماند. بعد آرام چشم‌هایش را باز کرد و گفت: «چرا چشمم تار شده؟» «وای الان می‌بینم... می‌بینم... می‌بینم یه هویج بایه اسفناج و یک عالمه زنبور دارن دور سرم می‌چرخن!» من و پروانه آن قدر خندیدیم که روی فرش ولو شدیم. بابابزرگ هم با خنده عینکش را زد. گفتم: «اشکالی نداره! مشب نسخه‌ی دوم رومی سازیم.» من و پروانه توی خیالمان دانشمند بودیم و می‌توانستیم برای همه‌ی آدم‌ها دارو بسازیم. توی همین خیال‌ها بودم که صدای مامان من را از خواب پراند: «پاشو پوریا. پاشو پسرم ظهر شده، چقدر می‌خوابی. حالت خوبه؟» *معجون: ترکیب چند چیز یا دارو

یک روز وقتی بابابزرگ نشسته بود و می‌خواست برایمان قصه بخواند، اتفاق عجیبی افتاد. اوتا کتاب را باز کرد، چشمش را با دستش گرفت و صورتش را درهم کشید و گفت: «پوریا جان، عینکم رو می‌آری؟ بدون عینک کلمه‌ها باهام قایم موشک بازی می‌کنن!» سریع دویدم و عینک را آوردم. لبخندی زد و خواندن قصه را شروع کرد اما انگار باز هم چشم‌هایش اذیتش می‌کرد. حواسمان به قصه نبود. باتعجب پرسیدم: «یعنی چشماتون خیلی خوب نمی‌بینه؟» پروانه هم گفت: «پس الان کتاب نخونید.» بابابزرگ گفت: نه و ادامه داد. ما بیشتر حواسمان به چشم‌های بابابزرگ بود تا داستان. وقتی کتاب تمام شد، گفتیم: «تشکر باباجون» بعد هم من دست پروانه را گرفتم و گفتم: «بیا خواه‌ری می‌خوام یه چیزی بگم. باید برای بابابزرگ یه داروی شفا بخش بسازیم!» پروانه قبول کرد و بعد هر دو وارد آشپزخانه شدیم. باید هر چیزی را که برای چشم خوب بود برمی‌داشتیم. اول، یک هویج، چند برگ اسفناج و شیشه‌ی عسل برداشتیم. آمدیم جای ظرف‌های اسباب بازی خودمان. مثل برق و باد، هویج رانده کردم. پروانه یک پارچه‌ی تمیز آورد، هویج‌های رنده شده را داخلش ریخت و با دو دست فشار داد. چند قطره آب هویج داخل لیوان اسباب بازی افتاد. بعد برگ‌های اسفناج و عسل را داخل هاون گذاشتم و کوبیدم. خوب بود هیچ‌کس توی خانه صدای هاون پلاستیکی پروانه را نشنید. ای وای. پیمان از کنار آشپزخانه رد شد و آمد تو و گفت: «هی... شما دوتا دارین چیکار می‌کنین؟» گفتم: «داریم داروی چشم برای بابابزرگ می‌سازیم.» پروانه دست به کمر زد و گفت: «مادو تادانشمندیم.





شماره ۲۹۷
شماره ۱۳۰۵



تصویرگر: زهره افشاری

عصرانه‌ی خوش مزه

یک روز قرار بود پیمان با پسر خاله اش، علی، فوتبال بازی کنند. پیمان از مادرش خوااهش کرد تا یک خوراکی خوش مزه درست کند تا بعد از فوتبال بخورند. مادر مقداری ماست را داخل ظرف ریخت و کمی عسل به آن اضافه کرد. بعد مواد را خوب با هم مخلوط کرد. پروانه چند تا هلو از یخچال آورد. مادر هلوها را تکه تکه کرد و روی ماست چید. پروانه گفت: «وای چه خوش رنگ شد!» مادر گفت: «بله عزیزم میوه های تابستانی خوش رنگ و خوش مزه هستن و کلی هم خاصیت دارن.» پروانه پرسید: «هلو چه خاصیتی داره؟» مادر جواب داد: «هلو باعث می شود سم های بدن دفع شوند. برای قلب هم خیلی مفید است.» پروانه با ذوق گفت: «واقعی؟» پس زودتر بخوریم! مادر خندید و گفت: «پس چند تا ظرف بیاور.» پیمان و علی هم همان موقع رسیدند. بچه ها با هم ماست و هلو خوردند و پروانه برایشان از خواص هلو گفت.



چی لازم داریم؟

ماست چکیده: ۱/۵ پیمانه

عسل: به میزان دل خواه

هلو: ۳ عدد



تصویرگریاستودیو شهرآرا





خواندنی‌های خوب

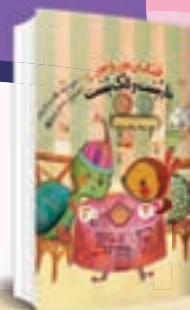


اگر به خواندن کتاب‌های پرماجرا علاقه‌مندید و دلتان می‌خواهد خود را با مطالعه‌ی کتاب‌های مناسب سنتان سرگرم کنید و از هر کتاب، درس و تجربه‌ی مفیدی بیاموزید، این دو کتاب را به شما پیشنهاد می‌کنیم.



داستان این کتاب، قصه‌ی یک لاک‌پشت و یک خارپشت است که در همسایگی هم زندگی می‌کنند. خارپشت خیلی دلش می‌خواست با لاک‌پشت دوست شود ولی نمی‌دانست چه کار کند.

یک روز، یک تیغ به پای لاک‌پشت رفت. لاک‌پشت دیگر نتوانست از خانه بیرون بیاید. بچه‌ها به نظر شما چه اتفاقی می‌افتد تا این دو همسایه با هم دوست می‌شوند؟ خب معلوم است اول باید بروید کتاب را بخوانید و بعدش برای دوستان این داستان را تعریف کنید.



خارپشت و لاک‌پشت
نویسنده: طاهره خردور
ناشر: کتاب‌های مهتاب ۱۳۹۳



درختی که خوابش می‌آمد
فرهاد حسن‌زاده
انتشارات پیدایش ۱۴۰۴

این کتاب همان‌طور که از اسمش پیداست، درباره‌ی یک درخت خوابالوست؛ درختی که در تمام طول سال خوابش می‌آید. درخت عاشق قصه است و دلش می‌خواهد قصه بگوید، اما خوابش می‌برد و فصل‌ها عوض می‌شوند تا اینکه یک اتفاق باعث می‌شود خواب را فراموش کند. خب الان دیگر وقتش رسیده است که خودتان این داستان قشنگ را بخوانید و تصویرهای زیبای کتاب را ببینید.



یک اختراع جالب

پروانه داشت سعی می کرد نوشته ی روی بلورزش را بخواند. پیمان گفت: «اگر صنعت چاپ اختراع نشده بود، الان این نوشته روی بلوزت نبود.» پروانه گفت: «می خوام درباره ی صنعت چاپ بدونم.» شما هم اگر کنجکاو شده اید، با پیمان و پروانه همراه شوید.



پیمان و پروانه رفتند پیش مامان. مامان گفت: یک نفر در آلمان به نام «یوهانس گوتنبرگ» دستگاه چاپ را اختراع کرده است. مامان پیشنهاد کرد اگر می خواهید بیشتر بدانند بروند سراغ بابابزرگ.

بابابزرگ برای بچه ها گفت که صنعت چاپ زندگی را راحت کرده است. قبلاً برای داشتن یک کتاب باید یک آدم خوش خط را استخدام می کردند که بنشیند و از روی نسخه ی اصلی کتاب بنویسد.



مامان می خواست بچه ها چاپ کردن را امتحان کنند. برای همین دو تکه سیب زمینی به بچه ها داد و یادشان داد چطور یک طرح درست کنند. بعد کمی جوهر آورد. بچه ها مهرهای سیب زمینی را جوهری کردند و روی کاغذ چاپ زدند. عجب تجربه ی جالبی!





۳

بابابزرگ گفت: «البته قبل از آن هم چاپ وجود داشته. مهرهای گلی قدیمی از تمدن های باستانی پیدا شده که رویشان شکل اشیاء و حیوانات کشیده شده بود.»



۲

همه باهم رفتند خانه ی بابابزرگ، بابابزرگ گفت: «خیلی خیلی قبل تر از گوتمبرگ، در چین باستان چاپ اختراع شده بود. آن ها با قالب های چوبی روی پارچه و کاغذ چاپ می زدند.»



۴

مامان گفت: «در کتاب درسی شان خوانده بوده که اولین دستگاه چاپ دوره ی قاجار از راه روسیه به ایران آمده و بعد از آن چاپخانه های یکی راه افتاده اند.»



۶

نه به نوشته ی لباسش نگاه کرد و گفت: «قبلاً در چاپ کردن سخت بوده! الان می توانی هر جور هسته و عکسی را راحت چاپ کنی. روی لباس و کاغذ بلو و ظرف ها و حتی روی اسکناس.»
ان زد زیر خنده و گفت: «البته بهتر است دنبال پ اسکناس نباشی.»



۵

بابابزرگ گفت: «بله، بعد کلی کتاب و روزنامه چاپ شد و چون باید یکی آن ها را می خواند، مدرسه های زیادی باز شد تا مردم سواد یاد بگیرند. این جوری دستگاه چاپ کلی آدم را با سواد کرد.»



یک ربات ساز کوچک:

دوست دارم وسایلی که نیاز دارم را خودم بسازم



«به نظر من در ساخت ربات، جایی برای شکست نیست، زیرا هر فرد ایده‌ی خودش را دارد. به همین دلیل تصمیم گرفته‌ام تا مهارت‌های فراوان رباتیک را یاد بگیرم و بتوانم با ایده‌های جدیدم آینده‌ی بهتری برای خودم، کشورم و مردم رقم بزنم.» این جملات زیبا از دوست خوب شما، پارسا زیبایی فریمانی است که ۱۰ سال دارد و همراه در کلاس ششم مدرسه‌ی امام رضا (ع) واحد ۱۲ ادامه تحصیل خواهد داد. او از کودکی وقتی پدرش مشغول کارهای فنی بوده دقت می‌کرده و علاقه‌ی بسیاری به این نوع فعالیت‌ها داشته است. پارسا اکنون در رشته‌ی رباتیک جزو برترین‌هاست و حرفی برای گفتن دارد. گفت وگویی ما با این مهندس کوچک را دنبال کنید.

اولین انگیزه

چهار سالم که بود کلاس‌های هوش و خلاقیت می‌رفتم، در آنجا از وسایل بازیافتی چیزهای جدید می‌ساختیم. از همان زمان ذهنم درگیر این برنامه‌ها شد.

تابستان سال دوم دبستان، مدرسه یک دوره‌ی کلاس رباتیک گذاشت که شرکت در آن دلیل علاقه‌ام به این مبحث شد. وقتی در حال آشنایی با قطعات و وسایل رباتیک بودم اولین ربات‌هایی که برای شروع کارم ساختم فوتبالیست و انواع ربات‌های جنگجو و پنکه‌ی هوشمند بود، اما حالا برنامه‌ی بعدی‌ام آماده شدن برای مسابقات ربات‌بازی است.

پیروزی‌های من

اولین موفقیت‌م را سال دوم با کسب مقام اول مسابقه‌ای در مدرسه میان تعداد زیادی از دوستانم با ربات فوتبالیست به دست آوردم، از این تجربه خیلی خوشحال شدم و از مدیر مدرسه آقای خزاعی فرهم یک فلش به عنوان جایزه دریافت کردم. کلاس سوم که بودم در مسابقات ربات‌بازی شرکت کردم و

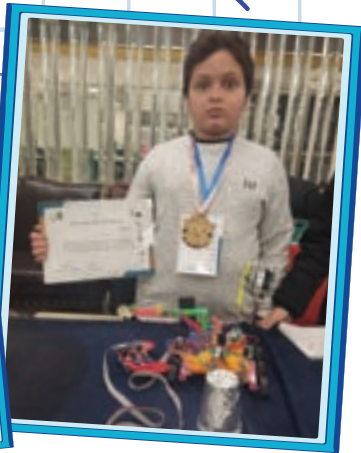
سال چهارم با ربات امدادگر در

مسابقات پژوهش سرای رویان حضور پیدا کردم که مقام اول ناحیه را به دست آوردم. سپس در مسابقات شهرداری مشهد شرکت کردم که در آن مسابقه از بین ۳۰۰ طرح، جزو ۵۰ طرح برتر شدم و در سال پنجم دبستان دوباره در مسابقات پژوهش سرای رویان شرکت کردم و با رکورد کمتر از دو دقیقه توانستم برای بار دوم در ناحیه رتبه‌ی اول را کسب کنم.

تلاشی بی‌وقفه

وقتی انسان احساس نیاز به یک وسیله را ببیند کم‌کم به این فکر می‌افتد که آن را بسازد و با چند بار آزمایش به نتیجه عالی خواهد رسید.





من هم سعی می‌کنم تک بعدی پیش نروم و مهارت های مختلف را بررسی کنم. بنابراین به جز رباتیک در رشته ی فوتبال عضو تیم هستم و در مسابقات فوتبال هم چند مرتبه موفق به کسب رتبه ی اول و دوم شده ام، زبان انگلیسی را در مرحله ی جوانان پیش برده ام، چند ترم نقاشی و سیاه قلم کار کرده ام، چهار سال است تنبک می‌زنم، در رباتیک مراحل مکانیک و الکترونیک را گذرانده ام و اکنون ترم دوم



پیشنهاد می‌دهم از وقتشان خیلی خوب استفاده کنند و مهارت هایی را که دوست دارند حتما یاد بگیرند، فعالیت ورزشی داشته باشند و از بازی های کامپیوتری و موبایلی کمتر استفاده کنند.

از مسئولان هم تقاضا دارم امکان برگزاری دوره های مهارتی را با قیمت مناسب که در توان همه ی افراد جامعه باشد برای همه ی بچه ها فراهم کنند، هنگام مسابقات هم ناداوری صورت نگیرد تا بچه های مستعد از این اتفاقات سرخورده نشوند.

تابستانی پربار

تابستان بیشتر وقتم را در کلاس های مهارت های مختلف گذراندم، مطالعه ی درسی هم داشته ام تا سال تحصیلی را با آمادگی بیشتری شروع کنم. مطالعه ی کتاب های غیردرسی مانند خواندن ضرب المثل ها، داستان ها و دانستنی ها هم جزو علایقم بوده است. من خیلی تلاش می‌کنم تا به هدف هایم برسم که اگر حمایت خانواده نباشد قطعاً نتیجه ی

مطلوب به دست نمی‌آید. در این راه از راهنمایی و حمایت استاد خوب و دل سوزم خانم ملیکا موسوی و خانواده خوبم به ویژه مادرم سپاسگزارم.

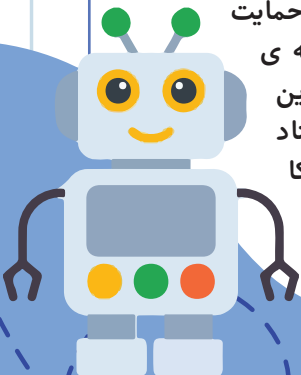
برنامه نویسی آدینو هستم. مهارت اسکرچ را هم طی کرده ام و مهارت های دیگری مانند نجوم، آزمایشگاه، مهارت فن بیان، شنا و ورزش های رزمی هم از دیگر فعالیت های من هستند. برای سال آینده نیز تلاش می‌کنم درس هایم را مانند همیشه خوب بخوانم.

ربات خوب و بد

فکر می‌کنم اگر هر کس از مهارتی که دارد به بهترین شکل استفاده کند هم به خودش کمک کرده، هم به انسان های دیگر و هم در پیشرفت کشورش سهم داشته است. می‌دانیم که آینده به سوی ساخت ربات های هوشمند و قوی پیش می‌رود، پس چه بهتر که علم ما هم به روز باشد. البته ربات ها می‌توانند کاربردی دوگانه داشته باشند که در ساخت آن ها باید مراقب باشیم، مثلاً اگر برای مصارفی مانند دانش پزشکی و توسعه ی علم ساخته شوند قطعاً به نفع انسان هاست، اما اگر برای کاربرد غیراخلاقی باشد ساخت آن ها حتماً به ضرر انسان است.

برای آینده

دوست دارم در آینده مهندسی پزشکی بخوانم تا با ایده های نو برای راحتی بیماران و وسایل جدید درست کنم. به هم سن و سال های خودم هم





مشاهیرتان را بشناسید

ابوریحان بیرونی

دانشمند همه چیزدان ایرانی

پچه های عزیز حتما تا حالا به آسمان شب نگاه کرده اید. راستی چقدر ستاره ها و سیاره ها را می شناسید؟ چقدر ابوریحان بیرونی را می شناسید؟ اگر می خواهید بدانید ابوریحان بیرونی چه ربطی به آسمان و ستاره هایش دارد، با ما همراه شوید.



ستاره شناس بزرگ

ابوریحان بیرونی ستاره شناس بزرگی بود. البته او ریاضی دان، تقویم شناس، تاریخ نگار، مهندس و همه چیزدان بود. او یکی از دانشمندان بزرگ ایران بود. روز تولد او در تقویم به نام روز مهندس نام گذاری شده است.



مسلط به چند زبان

ابوریحان بیرونی با زبان های مختلفی آشنا بود. از عربی گرفته تا یونان باستان، سانسکریت، هندی، عبری و شاید زبان های دیگر.



مسافر دانایی

او عاشق سفر کردن بود. به سرزمین های مختلف می رفت و از دانشمندان آنجا چیزهای تازه یاد می گرفت. حتی به هند و افغانستان هم سفر کرده بود.



معنای اسم بیرونی

ابوریحان خیلی اهل بیرون رفتن و سفر بود. اما به این دلیل اسمش را بیرونی نگذاشته اند. خانواده ی او در بیرون شهر کاث خوارزم زندگی می کردند. برای همین به او بیرونی می گفتند. یعنی از برو پچه های بیرون بود.





موقعیت ها

در این

سفرها کتاب های مهمی
نوشت و کارهای بزرگی کرد.
مثلاً سعی کرد قطر زمین را اندازه
بگیرد. البته نه با خط کش و متر. با محاسبات
مختلف و خیلی سخت.
او کلی اختراع دارد مثل: نقشه ی جغرافیا.
ساخت کره ی جغرافیا، ساخت وسایلی
برای دیدن
ستاره ها.



اوبابوعلی سینا
دانشمند و پزشک بزرگ ایرانی
هم دوست بود. حتی در بعضی
سفرها آن ها همراه هم بودند. فکرش
را بکنید، سفر کردن دو دانشمند با
هم چقدر می تواند جالب
باشد.

دوستی های بزرگ

رصدخانه ی ابوریحان

در سال های آخر عمر، هم
چشم ها و هم گوش های ابوریحان
بیرونی ضعیف شده بودند. احتمالاً او دیگر
نمی توانست مثل قبل آسمان و ستاره هایش
را ببیند. الان در شیراز یک رصدخانه به نام او
وجود دارد. علاقه مندان به ستاره ها آنجا
می روند و مثل اوستاره ها را می بینند
و تحقیق می کنند.



عاشق آسمان

ابوریحان بیرونی عاشق
آسمان و ستاره ها بود و هر فرصتی
پیدا می کرد مشغول تماشای آسمان
می شد. او حتی چند خسوف و کسوف بزرگ را
هم رصد کرده بود. رصد کردن یعنی با ابزارهای
تخصصی ستاره ها را نگاه کردن. احتمالاً آن
زمان تلسکوپ درست و حسابی نبود و
این کار واقعاً سخت بوده است.





بچه ها، بچه ها! کم کم داریم به باز شدن مدرسه ها نزدیک می شویم. چه خوب و عالی. قرار است پیمان و پروانه با مادر برای خریدن لوازم تحریر بیرون بروند. بچه ها خیلی خوشحال هستند که قرار است با ستاره دختر دایی مهدی به فروشگاه لوازم تحریر بروند و لوازم جدید بخرند. حالا که دایی مهدی با شجاعت پای لانچر* از ایران در برابر دشمنان آمریکایی - صهیونیستی جنایتکار دفاع کرده و به شهادت رسیده است، نوبت آن هاست که یک جاهایی حواسشان بیشتر از قبل به ستاره باشد.

مهر دارد می آید

یک خرید متفاوت



۴

وای!
این دفترها رو ببین!
چه قشنگ!

۵

آره! صورتی از
همه شون قشنگ تره!



۱

زودتر
بریم که ستاره هم
منتظرمونه.

۲

چه خوب که
ستاره هم با ما میاد.

۳

منم
خوشحالم که اونم
باهامون هست.



۸

من می خوام چند
تا از این مداد و پاک کن ها
هم بخرم.

۱۱

واقعی؟

۹

تو که مداد و
پاک کن داری.



۶

بچه ها،
این ها تولید ایرانیه.
کدومشون رو بیشتر
دوست دارید؟

۴

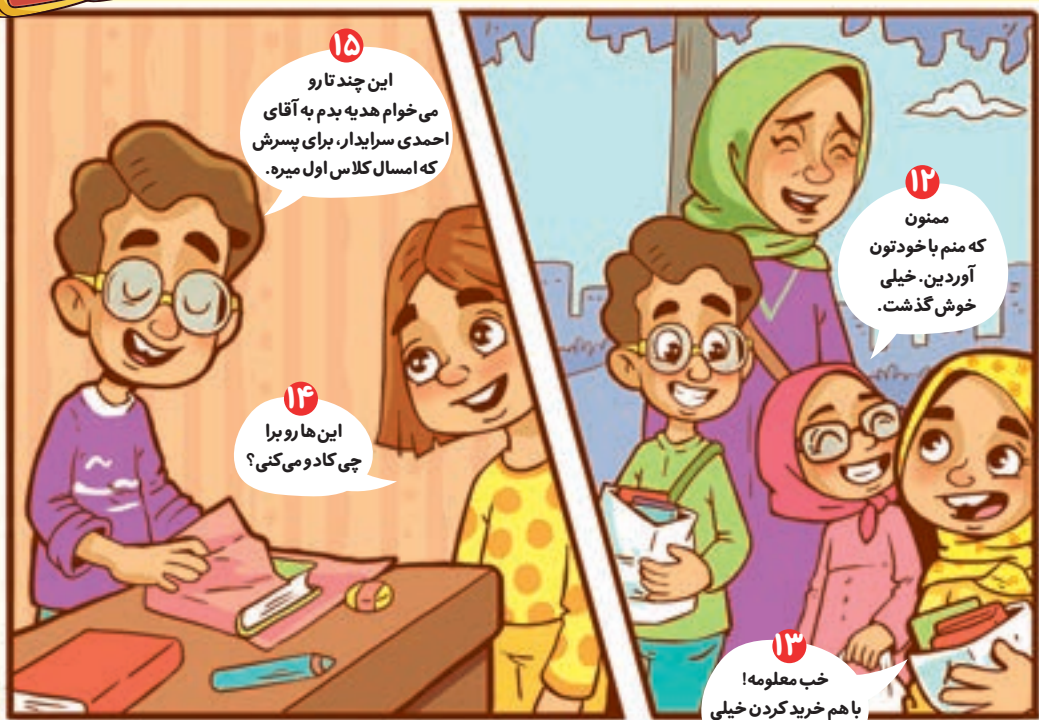
من این
طرحش رو
دوست دارم.

۷

این یکی!
رنگش خیلی
خوشگله!

۱۰

آره. ولی برای
خودم نیست. حالا بعدا
بهت می گم.



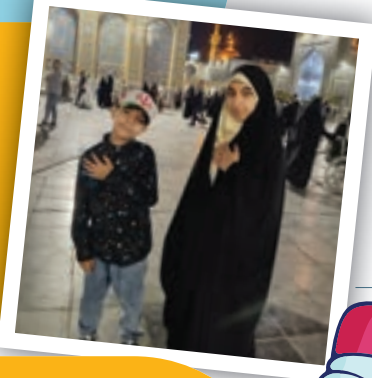


پسر با اراده

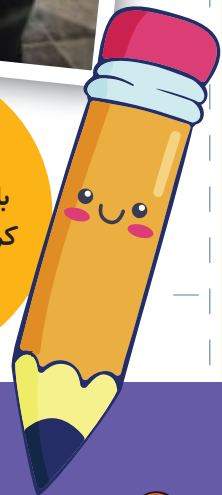
اراده در لغت به معنای عزم کاری یا چیزی را داشتن است. اراده یعنی خواستن قوی. هر آدمی برای هر کاری چه کوچک و چه بزرگ اول باید اراده‌ی آن کار را داشته باشد. افراد بی اراده هیچ وقت در هیچ کاری موفق نمی شوند ولی افراد با اراده در مسیر پیشرفت یا کاری که انتخاب کرده اند، هیچ وقت از تلاش و تمرین خسته نمی شوند. اراده‌ی قوی، از شما یک فرد موفق می سازد؛ انسانی که از شکست نمی ترسد و برای به دست آوردن مهارت ها، از مشورت و تجربه های خانواده و بزرگ ترها استفاده می کند.

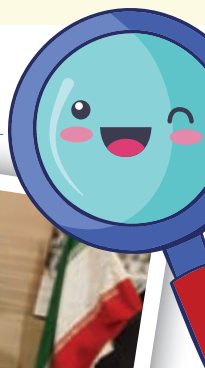


اسم این پسر خوب و مؤدب و پرانرژی، ابوالفضل توکلی تبریزی است. اودانش آموز نمونه‌ی پایه‌ی سوم دبستان است. ابوالفضل، عقیده دارد زیارت رفتن حال آدم را خیلی خوب می کند. برای همین با هر کدام از اعضای خانواده که باشد، او یک همراه خوب برای زیارت است. الان هم با خواهرش نازنین زهرا و مامان حرم رفته اند.



ابوالفضل پسر با اراده‌ای است یعنی هر روز می خواهد ورزش به بهترین شکل و پراز کارهای خوب باشد. باور تان می شود تمام درس های مهم سال پیش را مرور کرده است تا سال تحصیلی جدید، درس ها را بهتر یاد بگیرد.



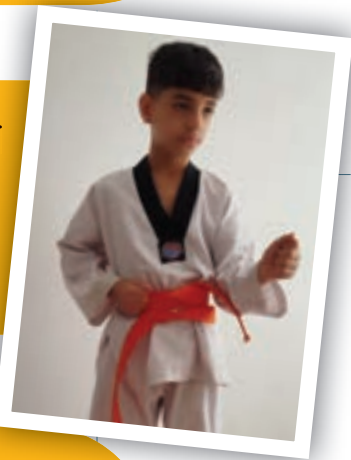


ابوالفضل عاشق کارهای اجتماعی خوب و مفید است. او به عنوان یک پسر ایرانی در مراسم مذهبی موبک ها همکاری کرده است و در اجتماعات شبانه حمایت از وطن شرکت می کند. این کاریکاتور را هم یک هنرمند به خاطر حضور فعالش در نمایشگاهی در خیابان جانباز به او هدیه داده است.



خانواده دوست بودن یک ویژگی خوب برای همه ی ماست. خدا خیلی دوست دارد که آدم به غیر از خودش به فکر دیگران هم باشد. برای همین ابوالفضل همیشه سعی می کند در خانه در کارهایی که از عهده اش بر می آید همیشه نقش داشته باشد. مسئولیت آب و دانه دادن مرغ ها به عهده اوست.

کاراته ورزش مورد علاقه ی ابوالفضل است. او در تعطیلات به کلاس های آموزش کاراته رفته است. او ورزش رزمی را فقط در باشگاه انجام می دهد و معتقد است هر ورزشی را باید در مکان مناسب خودش زیر نظر مربی انجام دهیم تا دچار مشکلی برای خود و دیگران نشویم. آفرین به این فکر درست و خوب.



دانشمند شدن آرزوی بزرگ ابوالفضل است. برای همین در طول تابستان کتاب های علمی زیادی را خوانده است. او می خواهد در صنعت هوا و فضا برای کشورش مفید باشد.

باتشکر از مامان ابوالفضل



